

موقع فتح دماوند سختی‌های پایین آمدن را فراموش نکنید

فرود از دماوند و مرور اشتباهات

بعد از حدود نیم ساعت که در بالای قله بودیم مسیر برگشت را شروع کردیم. مسیر برگشت هم سختی‌های خاص خودش را داشت!

سرگروه با یکی از همراهانمان از تیم جلو افتادند. ما آرام‌تر و هم‌پایه‌تر می‌آمدیم. در طول مسیر برگشت، تسلط تیم‌های دیگر را به مسیر می‌دیدیم و با خود می‌گفتم این تسلط و مسیر یابی در نگاه داشتن انرژی در طول مسیر مهم است. سنگ‌های زیر پایمان لغزان بودند. قاعده‌ای بین کوهنوردان وجود داشت که باید درباره سنگ‌های زیر پایشان دقت می‌کردند. اگر سنگی از زیر پایشان در می‌رفت و سرعت می‌گرفت باید بلند داد می‌زدند: «سنگ سنگ سنگ» تا افراد جلویی از وجود آن آگاه شوند. بیشتر مسیر فرود را پشت سر گروه‌های دیگر رفتیم. می‌فهمیدیم که در مسیر رفت بعضی جاها اشتباه کرده بودیم و بعضی قسمت‌ها به همان سختی بود که ما تجربه کردیم.

استقامت در برگشت



به پناهگاه که رسیدیم، فهمیدیم سرگروه رفته. برای آن شب بلیت هواپیما داشت و باید زودتر به تهران برمی‌گشت. همراهش مانده بود تا باهم مسیر را ادامه دهیم. دو نفر از بچه‌ها جای سرگروه را پر کرده بودند و هماهنگی‌ها را انجام می‌دادند. مواظب بودیم که از هم جدا نشویم - در فرود امکان جدا شدنمان بیشتر بود چون سرعت‌ها یک‌دست نبود - کوله‌ها را دوباره پایین آوردیم و به قاطر سپردیم. غروب شده بود. غذا و آب مختصری برایمان باقی مانده بود. کوله‌هایمان دیگر حساسی سبک شده بود. فکر می‌کردیم یکی دو ساعتی در دشت اول

مسیر راه خواهیم رفت و به وانت می‌رسیم. هوا تاریک شد و هدلاмп‌هایمان را روشن کردیم. از این جای مسیر، همه چیز عجیب شده بود. گرسنه و تشنه شده بودیم و تنها نشانی که از مقصد داشتیم نوری بود که با ما خیلی فاصله داشت. بچه‌ها کلافه شده بودند، سرعتمان را حسابی بالا برده بودیم اما در تاریکی پیدا کردن جهت سخت است. به نظرم می‌آمد اشتباهات مسیر را منحنی جلو می‌رویم و زیادی به چپ و راست می‌چرخیم و این راه را طولانی‌تر می‌کرد. دیگر تقریباً همه‌مان در همه مسیر سکوت کرده بودیم. خبری از آواز و شوخی نبود و اگر بود، سریع تمام می‌شد. باید ادامه می‌دادیم. ادامه، ادامه و ادامه.

یکی از بچه‌ها جلوتر رفت تا وانت و قاطر‌ها را پیدا کند. پیدا کرد و هر چند دقیقه یک بار از راننده وانت می‌خواست نور بالا بزند تا مطمئن شویم راه درست است. بهمان زنگ زد و گفت به یک تپه می‌رسید، کمی جلوتر من ایستاده‌ام. به نقطه‌ای رسیدیم که دیگر نور وانت را نمی‌دیدیم. به نظر می‌آمد شبی‌مان در حال تغییر است. سه نفر از بچه‌ها کمی جلوتر بودند و نور انداخته بودند. یک دفعه یکیشان گفت: «تپه. تپه رو دیدم. رسیدیم». راستش نمی‌دانم در این مسیر، رسیدن به قله لذت بیشتری داشت یا رسیدن به تپه و بعد وانت. سوار وانت شدیم و به سمت روستا رفتیم.

ماجرای پسا صعود

بعد از برگشتن واکنش‌ها به ماجرا طولانی و مختلف بود. هر کدام از اعضای گروه روایتش را نوشت، سرگروه به‌خاطر سریع‌تر رفتن یک معذرت حسابی ازمان خواست. بعضی از دوستان و آشنایانمان ما را شمتات کردند و بعضی تحسین. گمان می‌کنم در حالت کلی، دست به کوهنوردی زدن یعنی حاضر شوی از وضعیت معمول روزانه عبور کنی و درصدی احتمال خطر به زندگی‌ات اضافه کنی. مثل خیلی ورزش‌های دیگر. اما فکر می‌کنم کوهنوردی هم مثل خیلی دیگر از ورزش‌ها یک سری اصول اولیه دارد که دانستنش برای افرادی که دست به صعودهای سنگین می‌زنند واجب و ضروری است. امروز خبری خواندم که در آن نوشته بود خانمی در دماوند مفقود شده، خانمی که دو بچه دارد. با کمی جست‌وجو فهمیدم آماتور نبوده است، اما خطایی که دیگران از او گرفته بودند چند دقیقه جدا شدن از گروه بوده. نمی‌دانم آیا از نظر تمام کوهنوردان حرفه‌ای این جدا شدن خطاست یا نه. تصمیم‌گیری در موقعیتی مثل کوه، با تصمیم‌گیری‌های دیگر فرق دارد. اما فکر می‌کنم از هر طرف که نگاه کنیم، وجود و حضور آموزش کوهنوردی می‌تواند احتمال خطاهای فرد و خطرهایی که ممکن است در صعود برایش رخ دهد را کاهش دهد. صعود ما خاطره‌انگیز و دلچسب بود، اما ممکن بود حادثه‌ساز شود. امیدوارم زودتر خبر زنده پیدا شدن این خانم را بشنویم* (هرچند، حالا دیگر معجزه می‌طلبید) و چنین حوادثی با کمک احتیاط و آموزش به حداقل خودشان برسند.

*متأسفانه در زمان انتشار خبر رسید که وی جان باخته است.



بر فراز ایران

حدود ساعت ۱۲ ظهر بود که آخرین قدم‌هایمان را از روی یال برداشتیم و پا به قله گذاشتیم. ناباورانه، در بهت. دماوند از آن دور زیادی بلند بود. خیال می‌کردم صعودش روزها و روزها زمان نیاز دارد. حالا روی قله ایستاده بودم. هر کس آن بالا می‌دیدمان بهمان می‌گفت: «صعودتان مبارک». عکس گرفتیم. نیم ساعتی را آن بالا بودیم. افراد از جبهه‌های مختلف و خوشحال آنجا قدم می‌زدند. یکی عکس برای بچه‌هایش می‌گرفت، یکی ویدئوی تبلیغاتی می‌گرفت، گروهی با پرچم عکس می‌گرفتند و عده‌ای این طرف و آن طرف را نگاه می‌کردند. دهانه آتشفشان خاموش، پر از برف بود و تنها از گوشه‌ای در مسیر جبهه جنوبی، بخار گوگرد بیرون می‌زد.

ارتفاع کم است و این موضوع همراه می‌شود با تحرک بالای بدن و نیاز زیاد به اکسیژن. نتیجه می‌تواند سردرد باشد یا حالت تهوع یا موارد جدی‌تر. خوشبختانه ما فقط درگیر دو مورد اول بودیم. سنگ‌های گوگردی اواخر مسیر نشان از قله داشتند. هوا هم بوی گوگرد گرفته بود. گروه‌هایی را می‌دیدیم که از جبهه شمال شرقی مشغول صعودند، بهشان حسابی نزدیک شده بودیم. یک بار ما برایشان بلند شعار می‌دادیم و می‌گفتیم: «ماشالا... به جبهه شمال شرقی! ماشالا...» یک‌بار آنها همین را درباره‌مان می‌گفتند. آن‌ها بالا نزدیک به قله، به نظر می‌آمد تمام کسانی که مشغول صعود بودند یک تیم شده بودند. یک گروه، برای رسیدن به چیزی که ساعت‌ها برایش زحمت کشیده بودند.

که آیا راه را درست آمده‌ایم؟ اگر اشتباه است آیا به مسیر درست می‌رسیم؟ مسیر از نظرمان آن قدرها نمی‌توانست منحرف شود. معمولاً گروه‌هایی اطرافمان بودند و می‌دانستیم نقطه‌های مشخصی وجود دارد که باید به آن نقاط برسیم. اما یکی دو باری که درباره مسیر شک داشتیم، از کنار پرتگاه‌هایی رد شدیم که به نظر واقعاً خطرناک می‌رسیدند با سنگ‌هایی سست که اصلاً نمی‌شد وزن را به‌درستی رویشان انداخت.

چیزی که همه را سرپا نگه می‌داشت، شوخی‌ها و شعرها و شعارها بودند، کلام. بچه‌ها با کلمات به همدیگر روحیه می‌دادند، شعرهای خنده‌دار می‌خواندند، به هم می‌گفتند که خیلی زود می‌رسیم و تا اینجای کار خوب بالا آمده‌ایم. حالا که به آن لحظات نگاه می‌کنم می‌بینم روحیه من یک‌جور «از پس خود برآمدن بود». می‌توانستم روحیه خودم را سرجا نگه دارم، سرعتم را حفظ کنم و جلو بیایم. اما بعضی افراد گروه به آدم‌هایی نیاز داشتند که روحیه بدهند، آنها را از کارشان مطمئن کنند، این کار را یکی دو نفر از گروه انجام می‌دادند، با انرژی و محکم.



بودند. از گزارش‌های صعودهای قبلی نداشت اما ما داشتیم بخشی از مسیر جلو راه می‌رفت چندبار به عقب آمد از مدتی جلو زد. بخشی از فشار روانی ماجرا این بود

آگهی مفقودی

سند کمیانی خودرو آریزو مدل ۱۳۹۶ رنگ سفید
روغنی به شماره پلاک ۸۵۴ ب ۶۸۸ ایران ۶۷ و شماره
مونور MVME4G15BABI005501 و شماره شاسی
NATFCANH3H1005535 به‌نام سید علیرضا
فیروزهای مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.